

واکاوی اهل الأقاویل در روایات شیعه

عباس کیاشمشکی^۱

امیر توحیدی^۲

(تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۴/۱۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۸/۶/۱۶)

چکیده

در قرون اولیه اسلام نحله‌هایی گوناگون براساس اختلاف مسلمانان در مسائل اعتقادی و کلامی خصوصاً در مسئله امامت شکل گرفت و هر یک از این فرقه‌ها آراء و شیوه‌های خاصی در توجیه مرام و مسلک خود اختیار کردند و مفاهیم مربوط به اصول دین شامل توحید، نبوت و امامت را با دیدگاه و موضع اعتقادی و سیاسی خود تفسیر و تبیین کردند مانند مرجئه، خوارج و قدریه و... که هر کدام منشأً پیدایش فرقه‌ها و مذاهب دیگری شدند. امیرالمؤمنین در حدیث نورانیت از این فرقه‌ها و نحله‌ها با عنوان اهل الأقاویل یاد فرموده و وجه مشترک همه آنها را اقرار به نبوت رسول خدا و اختلاف در پذیرش ولایت خود بیان نموده است. در این مقاله سعی ما بر این است با محوریت روایات اهل بیت علیهم السلام به بررسی این فرق و ویژگی‌های آنها بپردازیم.

کلید واژه‌ها: مرجئه، قدریه، خوارج، ناصبیه، مقصره، غالی، ولیجه.

۱. دانش آموخته دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.

۲. استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، (نویسنده مسئول)؛

Amir_tohidi_110@yahoo.com

مقدمه

پیروان مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه که مذهب خود را در میان مذاهب اسلامی ناجی و مصیب و رستگار می‌دانند، عقیده دارند که شیعه امامیه و مذهب تشیع دوازده امامی همان اسلام حقیقی و خط اصیل دیانتی است که پیامبر(ص) اسلام در زمان حیات خود با اتکاء به محتوای قرآن مجید بنیان نهاده است مطابق حدیثی که جابر بن عبدالله انصاری از رسول خدا(ص) روایت کرده که آن حضرت به هنگام ورود حضرت علی(ع) خطاب به ایشان فرمود: «أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ تَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ رَاضِينَ مَرْضِيَّيْنَ وَ يَأْتِي أَعْدَاؤُكَ غَضَبَاتًا» (طبرسی، ۱/۱۳۷) هرچند که گروه دیگری بر این باورند که این فرقه بعد از وفات پیامبر و در زمان بروز اختلاف در خلافت در سقیفه بنی ساعده و انتخاب ابوبکر به خلافت، پدید آمده است و آنها همان کسانی بودند که به همراه حضرت علی(ع) از بیعت کردن با ابوبکر خود داری کردند و نخستین دسته شیعیان را تشکیل دادند (امین عاملی، ۳۴) عموماً در کتب حدیثی شیعه آمده است که برخی از اصحاب حضرت علی(ع) در زمان پیامبر(ص) به شیعه معروف شده بودند که مشهورترین آنها سلمان، ابوذر، مقداد و عمار یاسرند (طباطبایی، ۶۰). امام امیرالمؤمنین(ع) در حدیث نورانیت که شأن صدورش در ارتباط با دو نفر از این بزرگواران (سلمان و ابوذر) است پس از بیان ویژگی‌های شیعه مستبصر، به سه گروه کلامی مرجئه و منکر خوارج و قدریه و یک وصف ناصبیه به عنوان **أَهْلُ الْأَقَاوِيلِ** اشاره می‌فرماید که اقرار به نبوت پیامبر(ص) دارند ولی ولایت و امامت حضرت امیر(ع) را منکر هستند «ذَلِكَ لِأَنَّ أَهْلَ الْأَقَاوِيلِ مِنَ الْمُرْجِئَةِ وَ الْقَدْرِيَّةِ وَ الْخَوَارِجِ وَ غَيْرِهِمْ مِنَ النَّاصِبِيَّةِ يُقْرُونَ لِمُحَمَّدٍ لَيْسَ بَيْنَهُمْ اخْتِلَافٌ وَ هُمْ مُخْتَلِفُونَ فِي وِلَايَتِي مُنْكَرُونَ لِذَلِكَ جَا حِدُونَ بِهَا أَلَا الْقَلِيلَ» (مجلسی، ۱/۲۶). این سه فرقه که خود از نواصبند منشأ پیداش فرقه‌های دیگری شده‌اند که در کتب کلامی مبسوط به این امر پرداخته شده و از حوصله این مقاله بیرون است اما وصف ناصبیه به همراه اوصاف دیگری

در لسان ائمه هدی (ع) تبیین شده که سعی ما در این مقاله بر این است که ضمن بررسی فرق مرجئه، خوارج و قدریه در روایات به تبیین و شمول وصف ناصبیه نیز بپردازیم.

۱- مرجئه

در قرن اول و دوم هجری فرقه‌های بوجود آمده را از نظر منشأ و هدف می‌توان تحت عنوان چهار گروه قرار داد فرقه‌های کلامی، طریقه‌های فقهی، فرقه‌های سیاسی و مذهبی، فرقه‌ها و گروه‌هایی که تابع عقاید عامه رایج بودند و از هرگونه اختلاف سیاسی و فقهی و کلامی پرهیز می‌کردند و شیوه مسامحه و اغماض را در پیش گرفته و زبان خود را از اعتراض به ناهنجاری‌های مذهبی و انحرافات عقیدتی و رفتاری حاکمان می‌بستند و قضاوت در باره آنها را به آخرت محول می‌کردند این فرقه که غالباً از طبقه عوام و متوسط مردم بودند به طور کلی مرجئه نامیده شدند که بعدها گاهی به اصحاب حدیث نیز خوانده شده‌اند.

۱-۱. مرجئه در لغت

لغت‌شناسان پیرامون واژه مُرَجَّه نظرات مختلفی ارائه کرده‌اند که ذیلاً به بررسی اهم این نظرات می‌پردازیم، چنانچه این واژه را مهموز بدانیم المُرَجَّه خوانده شده و چنانچه مهموز ندانیم المُرَجَّیه به فتح یاء بدون تشدید خوانده می‌شود در قرآن کریم آیه: «تُرْجَى مَن تَشَاءُ مِنْهُمْ وَ تُؤْوَى إِلَيْكَ مَن تَشَاءُ» (الاحزاب، ۵۱) نیز به دو وجه خوانده شده تُرْجَى و تُرْجَى و همچنین آیه: «أَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» (التوبه، ۱۰۶) به صورت «مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ» نیز خوانده شده است (حسینی زبیدی، ۱/۱۰۶)، ریشه این کلمه دو حرف الراء و الجیم و حرف سوم معتل و یا مهموز می‌باشد که در این صورت معانی متفاوتی خواهد داشت در صورت معتل بودن دو وجه برای آن گفته شده یکی الرَّجَاء یعنی الف در کنار همزه «الرَّجَاءُ وَ هُوَ الْأَمَلُ يُقَالُ رَجَوْتُ الْأَمْرَ أَرْجُوهُ رَجَاءً، فَرُبَّمَا عَبَّرَ عَنِ الْخَوْفِ بِالرَّجَاءِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى مَا لَكُمْ تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا أَيْ لَا تَخَافُونَ لَهُ عَظَمَهُ» (ابن فارس، ۲/۴۹۴) یعنی رجاء با الف و

همزه به معنی امید است چنانچه گفته می‌شود به این کار امید دارم و چه بسا از خوف به امید نیز تعبیر می‌شود نظیر این آیه شریفه که می‌فرماید: شما را چه شده از شکوه خدا بیم ندارید یعنی از عظمت او نمی‌هراسید، و یکی الرَّجَا با الف بدون همزه «الرَّجَا: مَقْصُورٌ، النَّاحِيَةُ مِنَ الْبَيْتِ وَ كُلُّ نَاحِيَةٍ رَجَاً قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَالْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَ التَّنْيِيَةُ الرَّجْوَانُ» (مصطفوی، ۷۸/۴) الرجا با الف مقصوره یعنی منطقه و اطراف چاه و یا اطراف هر چیزی، مانند این آیه شریف که می‌فرماید: و فرشتگان در اطراف آسمان، که تنبیه آن رجوان است. اما اگر حرف سوم مهموز باشد به صورت رجا دلالته بر تاخیر می‌کند «أَرْجَأْتُ الْأَمْرَ وَ أَرْجِيْتُهُ أَي أَخَّرْتُهُ» (زمخشری، ۲۲۱) این واژه اگر با همزه یا بدون همزه با یاء خوانده شود در هر دو صورت به معنی تأخیر خواهد بود اما گاهی اوقات نفس کلمه و فرقه مورد نظر است و گاهی منسوبین به طائفه که اگر نفس اعتقاد و فرقه مورد نظر باشد چه با همزه و چه با یاء خوانده شود هرگز تشدید نمی‌گیرد با همزه می‌گوییم «رَجُلٌ مُرَجِيٌّ وَ هُمُ الْمُرَجِيَّةُ وَ فِي النَّسَبِ مُرَجِيٌّ» و بدون همزه «رَجُلٌ مُرَجٍ... وَ هُمُ الْمُرَجِيَّةُ» (ابن منظور، ۸۴/۱) در مجموع در تمام کتب لغت مُرَجِيٌّ وَ مُرَجِيٌّ وَ الْمُرَجِيَّةُ نسبت داده شده به ذات فرقه الْمُرَجِيَّةُ و یا الْمُرَجِيَّةُ که بدون تشدید است همانطور که در لسان العرب آمده «إِنْ أَرَادُ بِهِ الطَّائِفَةَ نَفْسَهَا فَلَا يَجُوزُ فِيهِ التَّشْدِيدُ الْيَاءِ إِنَّمَا يَكُونُ ذَلِكَ فِي الْمَنْسُوبِ إِلَى هَذِهِ الطَّائِفَةِ» (حسینی زبیدی، ۱۶۰/۱).

۲-۱. مرجه در اصطلاح

در معنای اصطلاحی واژه مرجه اختلافاتی در کتب اهل لغت و شارحان کتب حدیثی دیده می‌شود که بعضاً هیچ ارتباطی بین آنها وجود ندارد عده‌ای می‌گویند مرجه فرقه‌ای از مسلمان‌ها هستند که اعتقاد دارند گناه همراه با ایمان ضرر نمی‌زند همانطور که طاعت و خیرات همراه با کفر نفعی نمی‌رساند (ابن اثیر جزری، ۲/۲۰۶) و یا مرجه صنفی از مسلمان‌ها هستند که می‌گویند ایمان قول بدون عمل است و عمل را به تاخیر می‌اندازند

زیرا آنها معتقدند اگر نماز نخوانند و روزه نگیرند ایمان به تنهایی آنها را نجات می‌دهد (ابن‌منظور، ۸۴/۱) و یا مرجئه کسانی هستند که اعمال را به تأخیر می‌اندازند زیرا برای اعمال ثواب و عقابی قائل نیستند و معتقدند مؤمن مستحق بهشت است بدون در نظر گرفتن عبادتش و کافر اهل عذاب است بدون در نظر گرفتن گناهانش (فیومی، ۱۱/۲). برخی وجه تسمیه مرجئه را بدلیل به تاخیر انداختن خلافت امیرالمؤمنین از اولویت اول به چهارم می‌دادند «الإرجاء تأخیرُ علی علیه السلام عن الدرَجَه الأولى إلى الرَّابِعَةِ فَعَلَى هَذَا الْمُرْجِئَةُ وَ الشَّيْبَةُ فِرْقَتَانِ مُتَقَابِلَانِ» (صدرالدین شیرازی، ۲۸۳/۲) و برخی می‌گویند مرجئه همان جبریه است که معتقدند برای بنده هیچ فعلی اختیاری نیست و انتساب فعل به عبد مجازی است، جبریه به مرجئه نامیده شده‌اند چون گناهان کبیره را انجام می‌دهند و حکم آن را به تاخیر می‌اندازند (طریحی، ۱۷۷/۱) برخی نیز می‌گویند منظور از مرجئه همان جبریه‌اند که به اشاعره نیز نامیده می‌شوند در مقابل قدریه که همان معتزله‌اند. اشاعره می‌گویند: «لَيْسَ لَنَا صُنعٌ وَ نَحْنُ مَجْبُورُونَ يُحَدِّثُ اللَّهُ لَنَا الْفِعْلَ عِنْدَ الْفِعْلِ وَ إِنَّمَا الْأَفْعَالُ مَنْسُوبَةٌ إِلَى النَّاسِ عَلَى الْمَجَازِ لَا عَلَى الْحَقِيقَةِ» (قمی، ۲۲۶/۱) یعنی افعال صادره از انسان و تجدد و حدوث فعل کار خداست و نسبت آن بر انسان بر سبیل مجاز است در مقابل اعتقاد قدریه که می‌گویند «زَعَمُوا أَنَّ الْعَبْدَ قَبْلَ أَنْ يَقَعَ مِنْهُ فِعْلٌ مُسْتَطِيعٌ يَعْنِي لَا يَتَوَقَّفُ فِعْلُهُ عَلَى تَجَدُّدِ فِعْلِ مَنْ أَعْمَلَهُ تَعَالَى وَ هَذَا مَعْنَى التَّفْوِيزِ يَعْنِي أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَوَّضَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ» (طریحی، ۲۴۱/۳) یعنی انسان قبل از اینکه فعلی از او صادر بشود مستطیع بوده و نیازی به تجدد فعل و حدوث از جانب خداوند ندارد و کاملاً در اعمالش آزاد است که این همان معنای تفویض است.

۳-۱. مرجئه در روایات

این فرقه که در حدیث نورانیت جزء أهل الأَقْوَابِلِ از آن نام برده شده در جوامع روایی به طور مطلق در کنار فرق دیگری نظیر فرقه حروریه که طائفه‌ای از خوارج بودند (ابن اثیر جزری، ۳۶۶/۱) و الشَّامِيَّةُ وَ الْعُثْمَانِيَّةُ وَ الْقَدْرِيَّةُ وَ شِمْرِيَّةُ که منسوب به فرقه مُرْجِئَةَ‌اند

(کبیر مدنی شیرازی، ۲۰۲/۸) و الزیدیّه و... که کمتر به آنها اشاره شده، مورد ذمّ و لعن ذوات مقدسه ائمه معصومین قرار گرفته اند. اهمّ روایات در معرفی مرجئه در بردارنده ذمّ و نکوهش آنها بر اثر مخالفت و مغایرت با قرآن و ولایت اهل بیت (ع) و تغییر و تبدیل در اعتقادات و احکام است که به آن اشاره می‌کنیم. اولاً لعن اهل بیت بر ایشان بیش از سایر فرق نامبرده است به طور مثال امام صادق علیه السلام فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ الْقَدْرِيَّةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْحَرُورِيَّةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُرْجِيَّةَ وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُرْجِيَّةَ قُلْتُ لَهُ جُبِلْتُ فِدَاكَ كَيْفَ لَعَنْتَ هَوْلَاءِ مَرَّةً وَ لَعَنْتَ هَوْلَاءِ مَرَّتَيْنِ فَقَالَ إِنَّ هَوْلَاءِ زَعَمُوا الَّذِينَ قَتَلْنَا مُؤْمِنِينَ فَتَبَّاهُمْ مُلَطَّخَةً بِدِمَائِنَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَمَا تَسْمَعُ لِقَوْلِ اللَّهِ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ إِلَيْنَا آٰلَا نُؤْمِنُ لِرَسُولٍ حَتَّىٰ يَأْتِينَا بِقُرْبَانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّن قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ إِلَىٰ قَوْلِهِ صَادِقِينَ قَالَ بَيْنَ الَّذِينَ خُوْطِبُوا بِهَذَا الْقَوْلِ وَ بَيْنَ الْقَاتِلِينَ خَمْسُ مِائَةٍ عَامٍ فَسَمَّاهُمْ اللَّهُ قَاتِلِينَ» (عباشی، ۲۰۸/۱) در این روایت و نظائر آن علت لعن مرجئه بیش از سایر فرق توسط ائمه علیهم السلام این است که مرجئه قاتلین ائمه معصومین را مؤمن می‌دادند بنابراین دستشان تا روز قیامت به خون اهل بیت (ع) آلوده است و سپس امام به آیه ۱۸۳ آل عمران استشهاد می‌کنند که بین مخاطبین آیه و قاتلین پانصد سال فاصله بوده ولی خداوند آنها را قاتل نامیده است. علت این حکم در روایاتی با همین مضمون با اندکی تغییر چنین آمده «فَأَلْزَمَهُمُ اللَّهُ الْقَتْلَ بِرَضَاهُمْ مَا فَعَلُوا» (کلینی، ۴۰۹/۲) یعنی چون راضی به این عمل بوده‌اند قاتلند با توجه به این نکته که این فرقه بنی امیه و بنی عباس را قبول داشتند و البته این روایت مؤید همان معنای لغوی و اصطلاحی است. ثانیاً مسلمان بودن آنان را بدلیل تغییر و تبدیلی که در عقاید و احکام می‌دادند نفی می‌کردند چنانچه امام امیر المؤمنین در این باره می‌فرماید «يُحْشَرُ الْمُرْجِيَّةُ عُمَيَّانًا وَ إِمَامَهُمْ أَعْمَىٰ فَيَقُولُ بَعْضُ مَنْ يَرَاهُمْ مِّنْ غَيْرِ أُمَّتِنَا مَا نَرَىٰ أُمَّةَ مُحَمَّدٍ إِلَّا عُمَيَّانًا فَيَقَالُ لَهُمْ لَيْسُوا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ إِنَّهُمْ بَدَّلُوا قَبْدَلًا بِهِمْ وَ غَيَّرُوا فَعْيْرًا مَا بِهِمْ» (ابن بابویه، ۲۰۸) یعنی مرجئه و پیشوای آنها کور محشور می‌شوند و بعضی از کسانی که آنها را می‌بینند و از امت اسلام نیستند می‌گویند همه امت محمد (ص) کور هستند به آنها گفته

می‌شود اینها از اُمَّتِ مُحَمَّدٍ (ص) نیستند اینها عقاید اسلامی را تغییر داده و احکام آن را دگرگون ساخته‌اند. ثالثاً روایاتی که مرجئه را منکرین ولایت علی علیه السلام معرفی می‌کردند مانند این حدیث که می‌فرماید: «الْمُرْجِئَةُ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَبِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (قمی مشهدی، ۱۷/۱۴) که در این صورت اهل سقیفه و طرفداران مکتب خلفاء و ناکتین را نیز شامل می‌شود.

۲- قدریه

قدریه که یکی از فرق بوجود آمده در صدر اسلام بوده، اعتقادات خاصی داشته‌اند که نه از قرآن برآمده و نه از روایات پیامبر (ص) اخذ شده است. به عنوان مثال این فرقه این اصل قرآنی و حدیثی که تمامی پدیده‌های مربوط به امور الهی و تقدیرات آسمانی که قبل از عالم عین و پدیدار شدن، در عالم علم ثبت و ضبط است را نادیده می‌گیرد. ذیلاً به بررسی این فرقه پرداخته می‌شود.

۱-۲. قدریه در لغت

لغت شناسان پیرامون واژه قدر و نحوه خواندن آن که منجر به معانی متفاوتی می‌شود تقریباً به یک نحو با اندک تفاوتی سخن گفته‌اند که ذیلاً به آن می‌پردازیم «الْقَافُ وَالِدَالُ وَ الرَّاءُ أَصْلٌ صَحِيحٌ يَدُلُّ عَلَى مَبْلَغِ الشَّيْءِ وَ كُنْهِهِ وَ نَهَائِيَّتِهِ، فَالْقَدْرُ مَبْلَغُ كُلِّ شَيْءٍ» (ابن فارس، ۶۲/۵) یعنی سه حرف قاف و دال و راء در اصل دلالت بر اندازه و کنه و نهایت یک شیء می‌کند و قدر یعنی اندازه هر چیزی، البته این ریشه علاوه بر اندازه می‌تواند به معنای قدرت و توانایی باشد مانند «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» (النحل، ۷۵) یعنی خداوند عبد مملوکی را مثال زده که بر چیزی قادر نیست و یا به معنای تنگ گرفتن باشد در مقابل بسط دادن مانند «وَاللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ» (الرعد، ۲۶) یعنی خداوند روزی را بر هر کس بخواهد گشایش و بر هر کس بخواهد تنگ می‌گیرد (قرشی

بنایی، ۲۰۶/۵) و گاهی به معنای زمان مقدر می‌آید مانند «إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (المرسلات، ۲۲) که به معنای وقت معلوم است و گاهی به معنای مکان مقدر مانند «فَسَأَلْتُ أودِيَةَ بِقَدَرِهَا» (الرعد، ۱۷) یعنی نهرها به اندازه وسعشان جاری شدند (همان، ۲۴۸) این با توجه به ریشه کلمه بود اما با در نظر گرفتن نحوه اعراب و خواندن نیز می‌توان وجوهی برای آن در کتب اهل لغت مشاهده کرد مثلا القَدَر با فتح قاف و دال، هم به معنای حُکم است و هم به معنای اندازه می‌باشد و القَدَر به فتح قاف و سکون دال به معنای ضیق و تنگی است و القَدَر با کسر قاف و سکون دال به معنای ظرفی است که در آن غذا می‌یزند (مصطفوی، ۲۰۶/۹).

۲-۲. قدریه در اصطلاح

از نظر اصطلاحی نیز گاهی تفاوت اندکی در معنای این واژه دیده می‌شود، مشهور این است که قدریه گروهی هستند که تقدیر و اراده خداوند پیرامون اشیاء را انکار می‌کنند و به این آیه استشهد می‌نمایند که «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (الرعد، ۱۱) ولی عده‌ای از متکلمین می‌گویند این لقب برای کسانی که اثبات تقدیر خداوند برای اشیاء را می‌کنند شایسته است نه نفی آن را (حسینی زبیدی، ۳۷۰/۷) و گروهی جبریه و قدریه را دو گروه مقابل یکدیگر می‌دانند که جبریه انسان را مانند جماد می‌دانند که هیچ فعلی متعلق اراده او نیست بر خلاف قدریه که تقدیر را نفی می‌کنند و تمام افعال انسان را متعلق عزم و اراده خود او می‌دانند که این دو گروه در طرف افراط و تفریط‌اند (کبیر مدنی شیرازی، ۸۹/۱) عده‌ای نیز قائلند که قدریه از جهاتی شبیه مجوس‌اند همانطور که آنها یزدان را خدای خوبیها و اهریمن را خدای زشتیها و غم و شرور می‌دانستند در احداث و اعیان، قدریه نیز خوبیها را به خداوند یعنی الله و شرور را به غیر از او تعالی منسوب می‌نمایند با این تفاوت که قدریه می‌گویند خوبی‌ها و بدی‌ها در احداث کار خداست نه در اعیان. اگر چه هر دو از نظر خلق و ایجاد کار خداست ولی از نظر فعل و اکتساب کار انسان است (طریحی، ۱۰۵/۴) البته اینکه مجوس زرتشت نیست از بحث ما خارج است،

و در جای دیگر این کتاب (مجمع البحرین) آمده است که قدریه همان معتزله‌اند و از این جهت شهرت یافته‌اند که رکن عظیمی از دین را که حدود اعمال به قدرت و حکم خداوند است را انکار می‌کنند و قائلند که انسان در اعمالش استطاعت تام دارد و این همان معنای تفویض است (همان، ۲۴۱/۳) بی تردید در کتب ملل و نحل نظرات دیگری مشابه نظرات فوق مطرح شده ما به جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌شود.

۳-۲. قدریه در روایات

اهم روایات درباره این فرقه تقریباً مؤید همان معانی اصطلاحی است مانند این روایت از امام رضا علیه‌السلام که فرمود: «قدریه اراده کردند که خداوند را به عدلش وصف کنند ولی او را از قدرت و سلطنتش خارج کردند» (منسوب به علی بن موسی، ۳۴۹) همچنین در روایات برای معرفی این گروه، از آیات قرآن اقتباس شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم امام زین العابدین در پاسخ به سخن قدریه که برای اثبات نظر خود به آیه شریفه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (الرعد، ۱۱) استشهاد می‌کنند، می‌فرماید قدریه فقط به اول این آیه احتجاج می‌کنند در حالی که خداوند در ادامه آن می‌فرماید: «... و إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِسُوءٍ فَلَآ مَرَدَّ لَهُ» (الرعد، ۱۱) هنگامی که خداوند اراده سوء کند کسی نمی‌تواند آن را برگرداند و نوح علیه‌السلام به قومش می‌گوید: «لَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ» (هود، ۳۴) و امر را به خدا برمی‌گرداند که هر که را بخواهد هدایت می‌کند (حمیری، ۳۵۹) در حدیث دیگری امام امیرالمؤمنین با استشهاد از آیات ۴۸ و ۴۹ سوره القمر می‌فرماید: همانا ارواح قدریه صبح و شب بر آتش عرضه می‌شوند تا روز قیامت و هنگامی که قیامت برپا شود با اهل جهنم نیز به انواع عذاب معذب خواهند شد سپس ایشان به خداوند عرضه می‌دارند: خداوند ما را به صورت خاص عذاب کردی اکنون ما را با همه اهل جهنم دوباره عذاب می‌کنی؟ در پاسخ آنان گفته می‌شود «ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ» (ابن بابویه، ۲۱۲) در

واقع قدریه مشیت و اراده و تقدیر و قضاء و کتاب و إذن و أجل را انکار می‌کنند چرا که همگی علم مخلوق خداوند هستند نه علم ذاتی او و ریشه همه انحرافات آنان در عدم فهم این موضوع و انکار آن است. و باز در روایت دیگری امام صادق علیه السلام با استشهاد به آیه: «كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ فَرِيقًا هُدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ» (الاعراف، ۲۹-۳۰) می‌فرماید: ایشان را هنگام خلقتشان مؤمن و کافر و سعید و شقی آفرید همچنین آنان را به همین صورت هدایت شده و گمراه باز می‌گرداند «إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» (الاعراف، ۳۰) و ایشان که گمان می‌کنند هدایت شده‌اند قدریه هستند که شیاطین را به عنوان اولیاء خود گرفتند و می‌گویند قدری نیست و ایشان قادر بر هدایت و ضاللتند (قمی، ۲۲۶/۱) به عبارت دیگر قدریه علم مخلوق و مشیت خدا را منکرند (کلینی، ۱۴۹/۱) و هدایت و ضاللت را مسبوق به سابقه علم مخلوق خداوند نمی‌دانند که در آیات و روایات متعددی به آن اشاره شده است.

۳- خوارج

خوارج گروهی بودند که در سال ۳۷ هجری مقارن با خلافت امیرالمؤمنین (ع) پدید آمدند. آنان علی علیه السلام و معاویه و حکمین یعنی عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری را کافر می‌دانستند چرا که معتقد بودند مرتکب گناه کبیره کافر است لذا همه کسانی را که دانسته به حکمیت تن داده و آن را پذیرفته بودند کافر می‌دانستند و مطابق شعارشان که «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بود برای کسی جز خدا حق حکمیت قائل نبودند ولی در عین حال چون بنی عباس و بنی امیه را قبول نداشتند در جوامع روایی شیعه نکات در خور توجه‌ای در مورد اینها مطرح شده است.

۳-۱. معنای لغوی و اصطلاحی

مفرد خرج با مصدر ثلاثی مجرد خروج اگر با حرف جرّ «من» بیاید به معنای بیرون

رفتن و جلو افتادن و ... است و اگر با حرف جرّ «عن» بیاید به معنای جدا شدن و دور شدن و... می‌باشد و با حرف جرّ «علی» به معنای حمله بردن و سرپیچی کردن است و اگر با حرف جرّ «باء» بیاید به معنای در آوردن و بیرون آوردن می‌باشد (اذرنوش، ۲۵۰)، اما در معنای اصطلاحی خوارج گروهی هستند که بر امیرالمؤمنین خروج کردند (طریحی، ۲/۲۹۴) یا از بار طاعت آن حضرت خارج شدند و گمان می‌کردند که دنیا را به آخرت فروختند (ابن منظور، ۴۲۹/۱۴) و یا گروهی‌اند که با مردم و دولت وقت مخالفت کنند (بستانی، ۳۷۶) همچنین گفته‌اند خوارج کسانی‌اند که از دین خارج شدند چنانچه تیر از کمان خارج می‌شود (حسینی زبیدی، ۲۱۶/۱۸).

۲-۳. خوارج در روایات

بسامد این واژه در روایات معانی مختلف و متفاوتی دارد که ذیلاً به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم، اولاً اهل ریاضات طاقت فرسا و سخت‌گیری بیش از حد در دین بودند این گروه بر خود ریاضت‌های طاقت فرسایی در اعمال عبادی حمل می‌کردند امام باقر (ع) درباره آنها فرمود «إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيُّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِجَهَالَتِهِمْ..» (کلینی، ۴/۱۸۲؛ حمیری، ۳۸۵) خوارج بدلیل جهالت و نادانیشان بر خود سخت می‌گرفتند و خود را به رنج می‌انداختند، تا آنجا که حتی مقام شفاعت رسول خدا (ص) را نفی می‌کردند گویی چنین باور داشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در روز قیامت تمام هم و غمش نجات خودش است (برقی، ۱/۱۸۴) آنان به نماز، روزه، حج و زکات بسیار مقید بودند و رنج‌های طاقت فرسایی را با انجام عبادات ظاهری بر خود بار می‌کردند ولی ولایت حضرت امیر(ع) را منکر شدند. ثانیاً خوارج نه کافرند و نه منافق، وقتی از حضرت امیر سوال شد که آیا خوارج کافرند؟ فرمود آنان از کفر فرار کردند، سوال شد پس آیا منافقند؟ فرمود منافقان روز و شب خدا را یاد نمی‌کنند سپس فرمود: «قَوْمٌ أَصَابَتْهُمْ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُوا» (طریحی، ۲/۲۹۴) یعنی خوارج گروهی هستند که فتنه‌ای به آنان رسیده و بر اثر آن کور و کر شدند. امام امیرالمؤمنین پس از

جنگ نهروان و کشتن خوارج فرمود کسانی از آخر الزمان با ما در این کار شریکند که خداوند هنوز پدران و حتی اجداد آنها را خلق نکرده است آنان تسلیم ما بوده و در این جنگ شریکان ما می‌باشند (برقی، ۲۶۲/۱). کسی حق کشتن خوارج را بعد از من ندارد زیرا کسی که طالب حق است ولی به خطا می‌رود با کسی که دنبال باطل است متفاوت است (شریف رضی، ۹۴). ثالثاً شعار آنان «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» بود که حرف حقی است اما از آن اراده باطل شده است «كَلِمَةُ الْحَقِّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» (همانجا، ۵۰۴). این اهم روایات در شناخت خوارج بود ولی سوالات تامل برانگیزی در باره اینان مطرح می‌شود که با وجود انکار ولایت امیر المؤمنین که حتی اهل سنت نیز به عنوان خلیفه چهارم و کرم الله وجهه از او یاد می‌کنند چگونه کافرند و نه منافق؟

ع- ناصبیه

ناصبی وصفی است که معانی گوناگونی در جوامع لغوی و روایی و تاریخی برای آن بیان شده است و این که کدام فرقه و طائفه مشمول این صفت می‌شوند نیاز به بررسی و دقت دارد زیرا بسامد این وصف وجوه گوناگونی را در برمی‌گیرد.

ع-۱. ناصبیه در لغت و اصطلاح

کلمه ناصبیه در لغت یا از نصب با سکون حرف صاد به معنی انتصاب کردن و گماشتگی است (آذرتاش، ۱۸۰۵) و یا از نصب به کسر صاد به معنی رنج و عذاب انداختن است (الرازی، ۳۱۱) یعنی کسی که خود را در اعمال مذهبی به رنج و عذاب می‌اندازد و اما در اصطلاح به معنی کسی است که عداوت امیر المؤمنین در سینه او نصب شده است و دشنام دهنده است (کبیرمدنی شیرازی، ۱۰۱/۳)، همچنین کسی که اقرار به نبوت محمد (ص) دارد ولی ولایت حضرت امیر(ع) را منکراست (یزدی حائری، ۳۷/۱) و یا ناصبی کسی است که بگوید «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَفْضُولٌ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ غَيْرِ فَاضِلٍ

وَاسْتَدَلَّتْ أَنْ ... وَلِيًّا عَلَيْهِ» (نوری، ۱۶۱/۷) امیرالمؤمنین (ع) در میان اصحاب رسول خدا (ص) مفضول است نه فاضل چون آن دونفر بر او ولایت داشته‌اند. پس همه معانی فوق در مورد ناصبی صدق می‌کند خواه این سبّ و دشنام علنی یا پنهانی بر اهل بیت (ع) باشد و یا سبّ شیعیان به خاطر اعتقاداتشان و یا تقدم برخی صحابی بر امیرالمؤمنین (ع).

۲-۴. ناصبیه در روایات

ناصبیه وصفی مشترک بین برخی از فرق کلامی است که حضرت امیر (ع) از آنها با عنوان وصف اهل الأفاویل نام برده است. در شمار زیادی از روایات از ازدواج و رفاقت و دوستی و همنشینی و داد و ستد با نواصب منع شده است (ابن حیون، ۲/۲۴۳) و تحت عنوان ملاعین از آنها نامبرده شده (مجلسی، ۹/۲۶). امام صادق علیه السلام فرمود: «النَّاصِبِيُّ تَطَالُبُكُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا عَلَيْنَا وَ لَا يَعْرِفُونَ مِنْ فَضْلِنَا شَيْئاً» (حجة الاسلام، ۲/۵۳۶). ناصبی منکر قبول و پذیرش فضائل اهل بیت علیهم السلام است و قائل به تقدم برخی صحابه بر آل محمد (ع) می‌باشد که اکثر معاندین اهل بیت (ع) در این گروه قرار می‌گیرند اینان اقوالی منسوب به پیامبر (ص) را همچون «الصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عَدُوٌّ» (ابن طاووس، ۲/۳۷۴) و «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى ضَلَالَةٍ» (بحرانی، ۲/۳۲۳) دستاویز اندیشه و عقاید خود قرار داده‌اند اگر چه نماز بخوانند و مطافشان مکه باشد اعمالشان سودی برایشان نخواهد داشت چه اینکه از امام صادق روایت شده «كُلُّ نَاصِبٍ لَنَا إِنْ تَعَبَدَ وَ اجْتَهَدَ يَصِيرُ إِلَى هَذِهِ الْأَيَّةِ غَامِلَةً نَاصِبَةً» (کاشانی، ۷/۳۱۲) یعنی ناصبی اگر چه عبادت کند و در اعمالش کوشش نماید و خود را به رنج بباندازد بازگشت و سرانجامش به این آیه است: عمل کنندگانی که خود را به رنج می‌افکنند و سرانجامشان آتش سوزان است پس چه نصب و غضب باشد به جای امام منصوب و معصوم و چه عمل کننده باشد بدون اتباع و اعتقاد به آل محمد علیهم السلام و چه دشنام دهنده، مشمول این صفت است، اهمیت تولی و تبری در ذیل همین بحث روشن می‌شود که در روایات اهل بیت تبری مقدم بر تولی دانسته شده و

کسی که تبری نداشته باشد دشمن آل محمد(ع) به حساب می‌آید به طور مثال اسماعیل بن جابر روایت کرده از امام باقر علیه السلام که «رَجُلٌ يُحِبُّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَتَّبِعُهُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ يَقُولُ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَهُ قَالَ هَذَا مُخَلِّطٌ وَ هُوَ عَدُوٌّ فَلَا تُصَلِّ وَرَاءَهُ وَ لَا كِرَامَهُ لَهُ إِلَّا أَنْ تَقِيَهُ» (طوسی، ۱/۳۸۰) در این حدیث امام باقر علیه السلام از کسی که تبری ندارد به عنوان مخلط یعنی پریشان و آشفته یاد کرده و او را در عداد دشمنان معرفی فرموده اگر چه مستقیماً ائمه را سب نکند و اظهار و تجاهر به این امر نداشته باشد و حکم ناصبی به تمام احتمالات لغوی و اصطلاحی آن به تصریح قرآن «تَصَلَّى نَاراً حَامِيَةً، فَيُعَذِّبُهُ اللهُ الْعَذَابَ الْاَكْبَرَ» (الغاشیه، ۴ و ۲۴) خواهد بود.

۵- غالی

سیرت جاهلان غلتیدن بر دو لبه افراط و تفریط است همانطور که امیرالمؤمنین فرمود: «لَا تَرَى الْجَاهِلَ الاَّ مُفْرَطاً اَوْ مُفْرَطاً» (شریف‌رضی، ۴۸۰) غلو از جمله اوصافی است که در کنار ناصبیه از آن نام برده‌اند افراط‌گری درباره امامان معصوم (ع) در میان گروه‌های منتسب به شیعه انگیزه‌های گوناگونی داشته و دارد از جمله ضعف آگاهی مردم و برخورداریون از قدرت تحلیل درست، بی‌اعتنایی به ضوابط موجود در قرآن و روایات، عمل‌گریزی، مقام‌طلبی و مال‌دوستی و... که ذیلاً به مهمترین آنها به فراخور بحث و نیاز در حد وسع این مقاله اشاره می‌کنیم.

۵-۱. غلو در لغت و روایات

غلو در اصل به معنای تجاوز از حد است (حسینی زبیدی، ۲۰/۲۳) و یا زیاده روی در جاه و مقام (راغب اصفهانی، ۲/۷۱۷) همچنین به معنای ارتفاع و بالا آمدن و تجاوز از اندازه است (ابن فارس، ۴/۳۸۷) غلو در لغت و اصطلاح همان تجاوز از حد است چه در دیانت چه در عبادت و ... امام صادق می‌فرماید: «احذَرُوا عَلَيَّ شَبَابِكُمُ الْغَلَاةَ لَا يُفْسِدُونَهُمْ

فَإِنَّ الْعُلَاةَ شَرُّ خَلْقٍ يُصْعَرُونَ عَظْمَهُ اللَّهُ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ وَ اللَّهُ إِنَّ الْعُلَاةَ لَشَرُّ مِّنَ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى ثُمَّ قَالَ أَلَيْسَ يَرْجِعُ الْعَالِي فَلَا تَقْبَلُهُ وَ بِنَا يَلْحَقُ الْمُقَصِّرَ فَتَقْبَلُهُ فَقِيلَ لَهُ كَيْفَ ذَلِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ لَأَنَّ الْعَالِي قَدْ اعْتَادَ تَرَكَ الصَّلَاةَ وَ الزَّكَاةَ وَ الصِّيَامَ وَ الْحَجَّ وَ لَأَقَادِرُ عَلَى تَرَكَ عَادَتِهِ وَ الرَّجُوعُ إِلَى مَنْزِلَتِهِ» (مجلسی، ۲۶۵/۲۵). یعنی: جوانانتان را از غلات دور کنید تا آنان را فاسد نکنند همانا غلات بدترین خلق‌اند بزرگی خدا را کوچک می‌کنند و برای بندگان خدا ادعای ربوبیت می‌نمایند همانا غلات از یهود و نصارا بدترند سپس فرمود همانا غالی به سمت ما برمی‌گردد ولی ما او را نمی‌پذیریم و مقصر به ما ملحق می‌شود و او را می‌پذیریم سوال شد این چگونه است ای فرزند رسول خدا؟ فرمود غالی به ترک نماز و زکات و روزه و حج عادت کرده و قادر به ترک این عادت و برگشت به جایگاهش نیست همچنین امام باقر می‌فرماید «قَوْمٌ يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِيْ اَنْفُسِنَا فَلَيْسَ اَوْلِيْكَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُمْ» (کلینی، ۱۲۵/۳) ذوات مقدسه ائمه معصومین و بیژگیهای غالی را با عباراتی همچون: «يُصْعَرُونَ عَظْمَةَ اللَّهِ»، «يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ» و «يَقُولُونَ فِينَا مَا لَا نَقُولُهُ فِيْ اَنْفُسِنَا» وصف می‌کنند.

۲-۵. ارتباط با غالیان

حکم ارتباط با غالیان خروج از ولایت خدا و پیامبر(ص) و اهل بیت(ع) است. چنانکه امام رضا (ع) شیعیان را با تعابیر تندی از تفکر غلو آمیز پرهیز می‌دهد و از هرگونه ارتباط با غالیان بر حذر می‌دارد در روایت چنین آمده: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا مِنَ الْعُلَاةِ وَ الْمُفَوِّضَةِ فَقَالَ الْعُلَاةُ كُفَّارٌ وَ الْمُفَوِّضَةُ مُشْرِكُونَ مَنْ جَالَسَهُمْ أَوْ خَالَطَهُمْ أَوْ شَارَهُمْ أَوْ وَاصَلَهُمْ أَوْ زَوَّجَهُمْ أَوْ تَزَوَّجَ مِنْهُمْ أَوْ اٰمَنَهُمْ أَوْ اٰتَمَنَهُمْ عَلَى اٰمَانِهِ أَوْ صَدَقَ حَدِيثَهُمْ أَوْ اَعَانَهُمْ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ خُرَجَ مِنْ وِلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وِلَايَةِ رَسُوْلِهِ وَ وِلَايَتِنَا اَهْلِ الْبَيْتِ» (ابن بابویه، ۲۰۳/۲) از این حدیث نتیجه غلات خروج از ولایت است و نتیجه مصاحبت با غالی عدم پذیرش از طرف ائمه هدی و رسول و در نتیجه خداوند متعال و قطعاً عذاب ابدی است چنانکه فرمودند «أَلَيْسَ يَرْجِعُ الْعَالِي فَلَا تَقْبَلُهُ» (طوسی، ۶۵۰).

۳-۵. مرتفعه

مرتفعه کسانی هستند که محبت و ولایت آل محمد (ع) را دستاویز رسیدن به مطامع دنیویه قرار می‌دهند و به عبارتی با تزویر و نیرنگ دنبال سببی برای رسیدن به آمال و تحقق خواسته‌های خویش‌اند امام صادق (ع) در این زمینه به مفضل بن عمر چنین می‌فرماید: «الْمُرْتَفَعُ فَالَّذِينَ يَرْتَفِعُونَ بِمَحَبَّتِنَا وَوَلَايَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَأَظْهَرُوهَا بغير حَقِيقَه فَلَيسُوا مِنَّا وَلَا نَحْنُ ائِمَّتُهُمْ اُولَئِكَ يُعَذَّبُونَ بِعَذَابِ الْأُمَمِ الطَّاغِيَةِ حَتَّى لَا يَبْقَى نَوْعٌ مِنَ الْعَذَابِ إِلَّا عَذَّبُوا بِهِ» (خصیصی، ۴۲۱) مرتفعه کسانی هستند که به سبب محبت و ولایت ما اهل بیت در میان مردم بالا می‌روند و اوج می‌گیرند و مشهور می‌شوند ولی محبت و ولایت ما را غیر واقعی اظهار می‌دارند اینها از ما نیستند و ما امامان آنها نیستیم و آنان به عذاب امت‌های سرکش عذاب می‌شوند به گونه‌ای که هیچ نوعی از عذاب باقی نمی‌ماند مگر این که آنان به آن معذب می‌شوند. در واقع اینان به دروغ خود را محب اهل بیت و اهل ولایت ایشان نشان می‌دهند تا بدین وسیله جایگاه و پست و مقامی پیدا کنند در حقیقت با ادعایشان عوام فریبی می‌کنند تا به اهداف و مقاصد دنیایی خود نائل شوند آنگاه برخلاف آنچه ادعا می‌کردند عمل می‌کنند. حکم این گروه فریبکار عذاب ابدی به شدیدترین وجوه آن است. با این وصف مرتفعه شیعه‌ای از غالیان هستند.

۶- مقصر

از جمله کسانی که در روایات ائمه هدی از آنها به عنوان اهل الأقاویل نام برده شده مقصر و یا مقصره هستند. ابن فارس در مورد مفرد «مقصر» چنین می‌نگارد: القاف و الصاد و الراء به معنای نرسیدن چیزی به نهایت خود و یکی به معنای حبس است (ابن فارس، ۹۶/۵) این مفرد در باب تفعیل به معنای کوتاهی و تنبلی و سستی کردن نیز آمده است، قَصْرَ الشَّيْءِ یعنی آن را کوتاه کرد (بستانی، ۶۹۷) و در اصطلاح مقصر به کسی گفته می‌شود که عذری ندارد (حسینی زبیدی، ۲۰۳/۷). در جوامع روایی به دو دسته تقسیم شده‌اند: مقصرین اهل اقرار و مقصرین اهل انکار که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

۱-۶. مَقْصَرٌ مُّقَرَّرٌ

بی تردید بین جاهل قاصر و جاهل مقصر تفاوتی غیرقابل انکار است. جاهل قاصر ممکن است با توجه به سعه فضل الهی مورد رحمت و مغفرت قرار بگیرد ولی جاهل مقصر قطعاً معذور نخواهد بود جابر بن یزید جعفی در مورد مقصر از امام زین العابدین سوال می‌کند «قُلْتُ وَ مَنْ الْمُقْصِرُّ؟» حضرت در پاسخ به او می‌فرماید: «الَّذِينَ قَصَرُوا فِي مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَ فِي مَعْرِفَةِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِهِ وَ رُوحِهِ ...» وقتی جابر از لسان امام چهارم ویژگی‌های اهل تقصیر را می‌شنود می‌پندارد که بیشتر شیعیان در باب معرفت مقصرند و کسی از این دایره خارج نیست لذا به حضرت عرض می‌کند: «قُلْتُ يَا سَيِّدِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ فَأَكْثَرَ الشَّيْخَةِ مُقْصِرُونَ وَ أَنَا مَا أَعْرَفُ مِنْ أَصْحَابِي عَلَى هَذِهِ الصِّفَةِ وَاحِدًا» امام زین العابدین (ع) به او می‌فرماید: «يَا جَابِرُ فَإِنْ لَمْ تَعْرِفْ مِنْهُمْ أَحَدًا فَإِنِّي أَعْرِفُ مِنْهُمْ نَفَرًا قَلِيلًا يَأْتُونَ وَ يُسَلِّمُونَ وَ يَتَعَلَّمُونَ مِنَّا سِرَّنَا وَ مَكُونُونَ وَ بَاطِنَ عُلُومِنَا» (تنکابنی، ۱۰۳/۱) امام زین العابدین (ع) می‌فرماید: مقصر کسی است که در شناخت معرفت امام و معرفت امر و روح که خداوند متعال به ایشان اختصاص داده کوتاهی کند همچنین در پاسخ به تعداد بسیار اندکی اشاره می‌کند که ظرف وجودی آنها تشنگی و طهارت و گنجایش پذیرش و فراگیری اسرار آل محمد علیهم السلام را دارند که سه ویژگی یأتون و يُسَلِّمُونَ وَ يَتَعَلَّمُونَ را برای این عده با وصف نَفَرًا قَلِيلًا بیان می‌دارد چه اینکه امام صادق هم با لفظ «هُمُ الْأَقْلُونَ عَدَدًا» (طبرسی، ۲۴۸/۱) از آن تعبیر می‌کند که این تعداد اندک با سه ویژگی مذکور ذکر ملائکه آسمان چهارم هستند «سُبْحَانَ مَنْ دَلَّ هَذَا الْخَلْقَ الْقَلِيلَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ الْكَثِيرِ عَلَى هَذَا الدِّينِ الْعَزِيزِ» (طبری آملی، ۸۵) چون اگر کسی به معرفت واجب امر شده در قرآن و روایات همت نورزد از نحله‌های باطل شیطانی پر خواهد شد همچنین در زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم: «الرَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ اللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَ الْمُقْصِرُّ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ» (مجلسی، ۱۵۰/۹۹) گویا امام می‌خواهد بفرماید: کسی که در وصول به سرّ شما در عالم باطن و اشتغال بر حقیقت شما کوتاهی کرده است هرچند قائل به امامت شما باشد دقیقاً

مانند دانه‌ای است که مغزش گرفته شده باشد که دیگر نه ثمر می‌دهد و نه رشد می‌کند و حکمی بر آن مترتب نیست مگر پوسته و قشری بی‌فایده و یا استخوانی که مغزش خالی شده است زیرا زاهق از «زَهَقَ الْعَظْمُ زَهْوَقًا إِذَا اِكْتَنَزَ مُخُّهُ» (ابن منظور، ۱۴۸/۱۰) به معنای مَنَعَ به معنای گرفتن مغز استخوان است یعنی کسی که در معرفت امام کوتاهی کند مغز ندارد تا ثمری و آثاری داشته باشد پس کامل کسی است که اسرار ایشان را بیاموزد و فقط به اقرار ظاهری اکتفا نکند (نک: کربلائی، ۲۹/۴). نسبت بین اقرار و معرفت در اینجا تبیین است پس مقصر زاهق است اما حکم آنان این است که در صورت رجوع به اهل بیت مورد پذیرش قرار می‌گیرند و به آنان ملحق می‌شوند.

۲-۶. مُقَصِّرٌ مُنْكَرٌ

مقصر منکر کسانی هستند که نه تنها اقرار به شئون اهل بیت ندارند بلکه مبدع و بعضاً مشرّع بوده و نزد ائمه هدی (ع) مردود و در نهایت به عذاب ابدی گرفتار خواهند شد. و وصف آنان را امام صادق (ع) در مورد ایشان به مفضل چنین می‌فرماید: «المُقَصِّرُ نَدَعُوهُ إِلَى اللِّحَاقِ وَ الْاِقْرَارِ بِمَا فَضَّلَنَا اللهُ بِهِ فَلَا يُثَبِّتُ وَ لَا يَسْتَجِيبُ وَ لَا يَرْجِعُ وَ لَا يَلْحِقُ بِنَا لِأَنَّهُمْ لَمَّا رَأَوْا نَفْعَ أَعْمَالِ النَّبِيِّينَ قَبْلَنَا مِمَّنْ ذَكَرَهُمُ اللهُ فِي كِتَابِهِ وَ قَصَّ قَصَصَهُمْ وَ مَا فَوَّضَ إِلَيْهِمْ مِنْ قُدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ حَتَّى خَلَقُوا وَ رَزَقُوا وَ أَحْيَاوُا وَ أَمَاتُوا وَ أَبْرَأُوا الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ نَبَأُوا النَّاسَ بِمَا يَأْكُلُونَ وَ يَدْخَرُونَ فِي بُيُوتِهِمْ وَ يَعْلَمُ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِإِذْنِ اللهِ وَ سَلَّمُوا إِلَى النَّبِيِّينَ أَعْمَالَهُمْ وَ مَا وَصَفَهُمُ اللهُ بِهِ وَ أَقْرَأُوا بِذَلِكَ وَ جَحَدُوا بِنَبَا عَلَيْنَا وَ حَسَدُوا لَنَا عَلَى مَا جَعَلَ اللهُ لَنَا وَ فِينَا مِمَّا أَعْطَاهُ سَائِرَ النَّبِيِّينَ وَ سَائِرَ الْمُسْلِمِينَ وَ الصَّالِحِينَ وَ زَادَنَا مِنْ فَضْلِهِ مَا لَمْ يُعْطِهِمْ إِيَّاهُ...» (حجة الاسلام، ۵۱۷/۲) با دقت در مفرده‌های این حدیث در حقیقت مقصر کسی است که اوصاف انبیاء را در قرآن خوانده و به آن اعتقاد و اقرار دارد ولی نسبت به ائمه هدی که خداوند نه تنها آنچه به انبیاء داده به آنان اعطاء کرده بلکه بیش از انبیاء به آنان اعطاء فرموده نه تنها اقرار ندارد بلکه انکار و عناد می‌ورزد و در روایات

مختلف «مَالَمْ يُعْطِهِمْ آيَاهُ» و «مَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ» (صفر، ۱/۲۷۰) تصریح شده است که پیامبر و ائمه هدی اصلاً قابل قیاس با احدی نیستند (نک: مجلسی، ۱۸/۷). امام صادق با توجه به اینکه حدیث آل محمد صَعْبٌ مُسْتَصَعَبٌ وَ غَرِيبٌ مُسْتَعْرَبٌ است در باب اقرار به خصائص ائمه هدی در پاسخ به مُفَضَّلٌ می گوید: «الْمُقَصِّرَهِ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ إِلَى فَضْلِ عِلْمِنَا وَ أَفْضِلِنَا إِلَيْهِمْ بِسِرِّنَا فَشَكُّوا فِيْنَا وَ أَنْكَرُوا فَضْلَنَا وَ قَالُوا: لَمْ يَكُنِ اللهُ لِيُعْطِيَهُمْ سُلْطَانَهُ وَ قُدْرَتَهُ» و «الْمُقَصِّرَهِ قَدْ وَافَقُوكُمْ عَلَى الْبِرَاءَةِ مِنْ ذِكْرِنَا وَ عَرَفُوا حَقَّنَا وَ فَضْلَنَا فَانْكَرُوهُ وَ جَحَدُوهُ وَ قَالُوا هَذَا لَيْسَ لَهُمْ» (حجة الاسلام، ۲/۵۱۷-۵۲۶)، یعنی مقصره کسانی اند که خداوند آنان را به فضل علم ما هدایت نمود و آنان را به سرّ ما آشنا کرد پس آنان در ما شک کردند و فضل ما را انکار کردند و گفتند خداوند سلطنت و قدرت خود را به آنان (آل محمد (ع)) اعطاء نکرده است و در حدیث دیگری فرمودند مقصره کسانی هستند که با شما شیعیان در برائت ما از کسانی که نام برده ایم موافقت دارند و بعد از آن که حق ما و فضل ما را شناختند آن را انکار کردند و با یقین به آن، آن را پوشاندند و گفتند این حق و فضل برای آنان (آل محمد (ع)) نیست. بنابراین به نظر می رسد مقصره کسانی هستند که به قسمتی از علم آل محمد و سرّ ایشان و حق اهل بیت و فضیلت آنان تا حدودی معرفت دارند ولی در آن شک می کنند و آن را رد می نمایند، امام صادق در تعریف مقصره می فرماید: «الْمُقَصِّرَةُ أَعْدَائُنَا وَ الْأَنْصَابِيُّ أَعْدَائِكُمْ» (همانجا، ۲/۵۲۶) در واقع امام صادق (ع) منکرین فضائل اهل بیت را پس از شناخت، مقصره و در عداد دشمنان خود معرفی می کند و ناصبی ها را دشمنان شیعیان معرفی می فرماید.

۷- ولیجه

یکی از مهمترین مفرده هایی که در قرآن، روایات و ادعیه به آن اشاره شده واژه ولیجه است که از ولوج به معنای دخول گرفته شده و جمع آن ولایج می باشد «الواو و اللام و الجیم: کَلِمَةٌ تَدُلُّ عَلَى دُخُولِ شَيْءٍ» (ابن فارس، ۶/۱۴۲) به عبارتی ولیجه یعنی کسی که

ذره ذره در قلب و فکر انسان نفوذ می‌کند و او را تابع خویش قرار می‌دهد و انسان تماماً در معرفت تابع چشم و گوش بسته او می‌شود طریحی هم در معنای اصطلاحی آن می‌نویسد: «وَلِيَجَّةُ الرَّجُلِ بَطَانَتُهُ وَ دَخْلَاؤُهُ وَ خَاصَّتُهُ وَ مَا يَتَّخِذُهُ مُعْتَمِدًا عَلَيْهِ، وَ الْوَلِيَجَّةُ كُلُّ شَيْءٍ أَدْخَلْتَهُ فِي شَيْءٍ وَ لَيْسَ مِنْهُ وَ الرَّجُلُ يَكُونُ فِي الْقَوْمِ وَ لَيْسَ مِنْهُمْ فَهُوَ وَلِيَجَّةٌ فِيهِمْ» (طریحی، ۳۳۵/۲) ولیجه شخص کسی است که راز پنهان خود را با او می‌گوید و او را در امور پنهان خود وارد می‌کند و بر او اعتماد می‌نماید، در واقع ولیجه هر چیزی است که آن را داخل در چیز دیگری کنی که از جنس آن نیست و مردی که در قومی باشد ولی از آنها نباشد او ولیجه در آن قوم است.

۱-۷. ولیجه در روایات

بسامد این واژه در جوامع روایی و ادعیه بسیار زیاد است که تحقیق مستقلی می‌طلبد اما به فراخور مورد نیاز به آن اشاره می‌کنیم صد و بیست و چهار هزار پیغمبر در کنار سیصد و سی شریعت آمده‌اند (مجلسی، ۳۱۱/۲۶) تا صراط مستقیم الهی را به انسان‌ها نشان دهند در این میان کامل‌ترین آنها برای پیامبر خاتم محمد مصطفی (ص) می‌باشد که محدودیت زمانی و مکانی الی یوم القیامه ندارد به همین دلیل ابلاغ ولایت ائمه معصومین جهت تفسیر و حفاظت دین از یک سو و اجرای آن از سوی دیگر، جهت اتمام و اتمام آن بوده که خداوند متعال در قرآن کریم آن را تبیین نموده است. اصولاً فایده نبوت و امامت برای بشر همین است که راه بندگی را به طور صحیح یاد بگیرد زیرا دین خاتم جهان شمول بوده و تا روز قیامت تأمین کننده کمال است. در زیارت جامعه کبیره که میراث گران بهای امام هادی علیه‌السلام است می‌خوانیم «بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّيْطَانِ وَ حَزْبِهِمْ وَ... مِنْ كُلِّ وَلِيَجَةٍ دُونَكُمْ وَ كُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ» (کفعمی، ۳۰۱) یعنی اعلام برائت می‌کنیم از دشمنان شما و هر جبت و طاغوت و طرفدارانشان و از هر ولیجه‌ای غیر از شما و اطاعت شونده‌ای غیر از شما، به بیان روشن‌تر

ولیعجه کسی است که به جای ولی امر قرار بگیرد و مطاع و مسموع الکلمه باشد، چنانچه امام حسن عسگری علیه السلام فرمود «الْوَلِيَّةُ الَّذِي يُقَامُ دُونَ وَليِّ الْأَمْرِ» (فیض کاشانی، ۸۵۲/۳) یعنی کسی که به جای ولی امر گماشته گردد. دین الهی مطلقات و عموماتی دارد که باید بوسیله مبین و مفسر آن مقید شده و تخصیص بخورد پیامبر(ص) در زمان حیاتش و ائمه معصومین پس از او محوریت تفسیر و حفاظت و اجرای آن را برعهده دارند، خداوند متعال در قرآن کریم نیز در این باره می‌فرماید: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً» (التوبه، ۱۶) یعنی آیا پنداشتید شما را رها می‌کنند در صورتی که هنوز خدا معلوم نکرده چه کسانی از شما اهل مجاهده‌اند و غیر از خدا و رسولش و مؤمنین محل اعتمادی برای خود بر نمی‌گزینند. بنابراین هر کسی در هر دوره زمانی غیر از خدا و رسول و آل محمد علیهم السلام را به عنوان محوریت دینی یا پیشوا برگزیند در حقیقت بیعت با طاغوت کرده است چنانچه امام باقر علیه السلام فرمود: «يَا أَبَا الصَّبَّاحِ إِيَّاكُمْ وَالْوَلَائِحَ إِنَّ كُلَّ وَليَّةٍ دُونَنَا فَهِيَ طَاغُوتٌ أَوْ قَالَ نِدٌّ» (عیاشی، ۸۳/۲). در مورد واژه ولیجه مقاله مستقلى در دست تدوین است.

نتایج مقاله

۱. تعبیر أهل الأقاویل فقط در حدیث نورانیت از حضرت امیرالمؤمنین(ع) صادر شده است.
۲. أهل الأقاویل همگی در قبول نبوت پیامبر(ص) و اقرار به آن مشترکند ولی در قبول ولایت امیرالمؤمنین و اقرار به آن مختلفند.
۳. أهل الأقاویل درباره ولایت ذوات مقدسه ائمه معصومان یا اهل افراتند یا اهل تفریطند و یا اهل انکار.

کتابشناسی

۱. قرآن کریم.
۲. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث الأثر، محقق: محمود محمد طناسی، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، قم، دارالشریف الرضی للنشر، ۱۴۰۶ق.
۴. همو، علل الشرایع، قم، کتاب فروشی داوری، ۱۹۶۶م - ۱۳۸۵ش.
۵. همو، عیون أخبار الرضا علیه السلام، محقق: مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۶. ابن حیون، نعمان بن محمد مغربی، دعائم الاسلام، محقق: آصف فیضی، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۳۸۵ق.
۷. ابن طاووس، علی بن موسی، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، محقق: علی عاشور، قم، خیام، ۱۴۰۰ق.
۸. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، محقق: عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، محقق: عبدالحسین امینی، نجف اشرف، دارالمرتضویه، ۱۳۵۶ش.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق: جمال الدین میردامادی، بیروت، دارالفکر لطباعة و النشر و التوزیع - دارصادر، ۱۴۱۴ق.
۱۱. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، المقالات والفرق، محقق: محمد جواد مشکور، ترجمه: یوسف فضایی، تهران، عماد، ۱۳۷۸ش.
۱۲. امین عاملی، سید محسن، اعیان الشیعه، محقق: حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۱۳. آذر نوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی به فارسی، تهران، نی، ۱۳۹۱ق.
۱۴. بحرانی، هاشم بن سلیمان، البرهان فی تفسیر القرآن، محقق: بنیاد بعثت، قم، مؤسسه البعثة قسم الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.
۱۵. برقی، احد بن محمد بن خالد، المحاسن، محقق: جلال الدین محدث، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۱۶. بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، مترجم: رضا مهبیار، تهران، انتشارات اسلامی، بی تا.
۱۷. تنکابنی، سید محمد مهدی، طوابع الانوار، محقق: شیخ مصطفی صبحی الخضر، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۴ق، ۲۰۱۳م.
۱۸. حجة الاسلام، میرزا محمد تقی، صحیفه الأبرار، محقق: مؤسسه إحياء الكتب الإسلامية، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ق.
۱۹. حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، محقق: هلالی علی و سیری علی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق.
۲۰. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الأُسناد، محقق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۳ق.
۲۱. خصیبی، حسین بن حمدان، الهدایة الكبرى، بیروت، البلا، ۱۴۱۹ق.
۲۲. زمخشری، محمود بن عمر، أساس البلاغة، بیروت، دار صادر، ۱۹۷۹م.
۲۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، محقق: صبحی صالح، قم، هجرت، ۱۴۱۴ق.

۲۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح اصول کافی، محقق، محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۲۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، محقق: محسن بن عباسعلی کوچه باغی، قم، مکتبه آیه الله مرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۲۶. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمدباقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۷. همو، الإحتجاج علی أهل اللجاج، محقق: محمدباقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۲۸. طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، نجف، المکتبه الحیدریه، ۱۳۸۳ق.
۲۹. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرین، محقق: احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۳۰. طوسی، محمد بن الحسن، الأمالی، محقق: مؤسسه البعنه، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۳۱. همو، تهذیب الاحکام، محقق: حسن الموسوی خراسان، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۳۲. عبدالقادر رازی، محمد بن ابی بکر، مختار الصحاح، بیروت، صیدا، ۲۰۱۱م - ۱۴۳۲ق.
۳۳. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، محقق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ش.
۳۴. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، قم، مؤسسه دارالهجرة، ۱۴۱۴ق.
۳۵. قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس قران، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۳۶. قمی مشهدی، محمد بن رضا، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، محقق: حسین درگاهای، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۶۸ش.
۳۷. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، محقق: طیب موسوی جزائری، قم، دارالکتب، ۱۴۰۴ق.
۳۸. کاشانی، فتح الله بن شکرالله، زبدة التفاسیر، محقق: بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۴۲۳ق.
۳۹. کبیرمدنی شیرازی، سید علی خان بن احمد، الطراز الأول والکناز لما علیه من لغة العرب المعمول، محقق: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، مشهد، مؤسسه آل البيت، ۱۳۸۴ش.
۴۰. کربلائی، شیخ جواد بن عباس، الأنوار الساطعه، بیروت، مؤسسه الأعلمی، للمطبوعات، ۱۴۲۸ق - ۲۰۰۷م.
۴۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق: علی اکبر غفاری، محمد آخوندی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار لدرر اخبار الائمه الاطهار، محقق: جمعی از محققان، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۴۳. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۴۴. منسوب به علی بن موسی، امام هشتم (ع)، الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه السلام، محقق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، مشهد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۶ق.
۴۵. نوری، حسن بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، محقق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۴۶. یزدی حائری، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، محقق: علی عاشور، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۲۲ق.

